

من اورادوست داشتم

آناگاوالدا

ترجمہی

الهام دارچینیان

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Je l'aimais

Anna Gavalda

le dilettante

سرشناسه: گاوالدا آنا، ۱۹۷۰ م
عنوان و نام پدید آور: من او را دوست داشتم / آنا گاوالدا؛ مترجم الهام دارچینیان
مشخصات ناشر: تهران: نشر قطره، ۱۳۸۷
مشخصات ظاهری: ۱۷۶ ص
فروم: سلسله انتشارات نشر قطره؛ ۹۵۱. هنر و ادبیات جهان؛ ۱۶۱
شابک: 978-964-341-842-7
وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: *Je l'aimais*
موضوع: داستان‌های قرائنه - قرن ۲۰ م
شناسه‌ی افزوده: دارچینیان، الهام، ۱۳۵۴ - مترجم.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷ الف ۸ م ۸ / PQ ۲۶۷۹
رده‌بندی دیویی: ۸۴۳/۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۰۱۳۲۲

شابک: ۷-۸۴۲-۲۴۱-۹۶۴-۹۷۸-978-964-341-842-7 ISBN:



نشر قطره

من او را دوست داشتم

آنا گاوالد

ترجمه‌ی الهام دارچینیان

چاپ اول: ۱۳۸۷

لیتوگرافی: طاووس رایانه

چاپ: نیکا

تیراژ: ۱۶۵۰ نسخه

بها: ۳۰۰۰ تومان

حق چاپ برای نشر قطره محفوظ است.

خیابان فاطمی، خیابان ششم، پلاک ۳ - دورنگار: ۸۸۹۶۸۹۹۶

۸۸۹۵۶۵۳۷ و ۸۸۹۵۲۸۳۵ و ۸۸۹۷۳۳۵۱-۳

صندوق پستی ۳۸۳ - ۱۳۱۴۵

www.nashreghatreh.com

nashreghatreh@yahoo.com

Printed in The Islamic Republic of Iran

سلسله انتشارات

نشر قطره - ۹۵۱

هنر و ادبیات جهان - ۱۶۱



نشر قطره

یادداشت مترجم

گاوالدا خود درباره این رمان می‌گوید: «من این کتاب را دوست دارم، نسبت به آن احساس غرور می‌کنم.»

پس از انتشار مجموعه داستان «دوست داشتم کسی جایی منتظرم باشد» در ۱۹۹۹، «من او را دوست داشتم» نخستین رمان آنا گاوالدا است.

می‌خواهم بگویم احساسات و تأثرات انسانی در سطر سطر این کتاب موج می‌زند. پس از خواندن کتاب بخش‌هایی از آن در جایی از وجود شما رخنه می‌کند و با شما می‌ماند؛ این نکته بدیعی است و با خواندن هر کتابی اتفاق نمی‌افتد، آنا گاوالدا نویسنده زیردستی است.

نقاب تکبر و خودمحوری را از چهره برداشتن نیاز به تکاپویی صادقانه دارد تا به ناگاه دریابیم که آری، گویی بسیاری اوقات یا دست‌کم گاهی اوقات آدمی برای لمس خوشبختی ناب، ناگزیر است دست به انتخاب‌های دردآوری بزند.

آنا گاوالدا با جذبه‌ای غمگانه و فروزان می‌گوید که گاه رفتن از سرِ شهادت است و ماندن از سرِ بردلی. او با توانایی سبک‌شناختی ویژه خود در روایتِ زمزمه‌وار ناگفته‌های روزمره‌گی همه را غافلگیر می‌کند؛ که آن‌چه

ساده و بدیهی می‌انگاریم چه تودرتو و پر راز و رمز است!
 «من او را دوست داشتم» زمان بسیار زیبایی است. واژه‌هایی بسیار ساده،
 بسیار پرورده و به‌جا مانند نُت‌های موسیقی برای گفتن واقعیت‌های ژرف و
 پیچیده.

سرماي زمستان، سوناتى در كنج دنج آتش شومینه، قطره اشكى كه بر
 گونه‌ی زنى جوان جارى می‌شود. دو دختر بچه كه به خواب رفته‌اند. مردى كه
 در سكوت شبى بی‌ماه خود را فرومى ریزد، راز می‌گشاید. و زندگى.

[چقدر باید بگذرد تا آدمی بوی تنِ کسی را كه دوست داشته از یاد
 ببرد؟ و چه قدر باید بگذرد تا بتوان دیگر او را دوست نداشت؟]

[«حق اشتباه» تركيب بسیار كوچكى از واژه‌ها، بخش كوچكى از يك
 جمله، اما چه كسى اين حق را به تو خواهد داد؟ چه كسى جز خودت؟]

«من او را دوست داشتم» رمانى سرشار از زندگى ليكن اندوهناك است.
 داستان عشقى جانگداز كه با ظرافت تمام روايت می‌شود، و از همان شبى كه
 آن را می‌خوانيم دل‌مان می‌شكند چراكه با دلخورى درمى‌ياييم گاوالدا درباره
 خود ما حرف می‌زند درباره ناكامى‌هاى ما، دروغ‌هاى ما، بزدلى‌ها و تسليم
 شدن‌هاى ما.

آنا گاوالدا با واژه‌هاى بی‌اندازه ساده كه به گونه سحرآمیزی از ظرافت
 برخوردارند در گوش مانجوا می‌كند، با ما حرف می‌زند؛ از زندگى می‌گويد با
 همه پرسش‌ها و بن‌بست‌هايش؛ اين چنین توهّمات ديرپای ما به گونه‌اى
 بسیار خودبه‌خودى زیر و رو می‌شود.

پس از انتشار مجموعه داستان «دوست داشتم كسى جابى منتظرم باشد»

در ایران توسط نشر قطره کتاب‌خوانان فارسی‌زبان از آن کتاب استقبال قابل توجهی کردند و درباره نویسنده، سبک نوشتار و ترجمه، نقدهای امیدبخشی نوشته شد، این بود که بر آن شدیم در ترجمه دیگر آثار این نویسنده صاحب سبک فرانسوی بکوشیم تا دوستداران کتاب‌های خوب بی‌بهره نمانند و بیش‌تر با آثار این نویسنده آشنا شوند. امیدوارم از خواندن این رُمان لذت ببرید.

الهام دارچینیان

درباره نویسنده

فکر می‌کنم راهی وجود دارد تا بتوان از واقعیات تلخ و ناخوشایند به آرامی سخن گفت، به هر حال بهترین راه برای بیرون رفتن از کسادِ بازار روزمرگی همین است.

آنا گاوآلدا

آنا گاوآلدا در سال ۱۹۷۰ در بولوین - بیلان کورت در حومه پاریس به دنیا آمد. والدینش از شهروندان اصیل پاریس و به هنرهای دستی اشتغال داشتند (نقاشی روی ابریشم). در سال ۱۹۷۴ به بخش اور-ا-لوار در جنوب شرقی پایتخت، محلهٔ قبلی راهبان کوچ می‌کنند. آنا در این محله دوران کودکی اش را با سه خواهر و برادرش در محیطی بدون دغدغه و فضایی هنری گذراند. وقتی چهارده ساله شد، والدینش از هم جدا شدند، او پیش یکی از خاله‌هایش رفت که مادر سیزده کودک بود. جابه‌جایی محل زندگی، دگرگونی جدی در محیط و عادات را به همراه داشت. به عضویت یک انجمن کاتولیکی در سن کلود درآمد، در آن‌جا طرز تفکر بدون قید و بندش به محک آزمایش

سختی گذاشته شد، ولی از این رهگذر فراگرفت از سنین کم خود را با دیگر واقعیت‌های زندگی وفق دهد. بعدها وارد دبیرستان مولیر واقع در منطقه ۱۶ در خیابان دکتر بلانش شد. «... با دختران شایسته سرزمین همکلاس بودم. همه بوها و چهره‌ها را به یاد دارم، همه آن اندوه را...» قبل از آن‌که برای تحصیل از سوربن پذیرش بگیرد به کارهایی از قبیل پیشخدمتی، فروشندگی، بازاریابی آژانس املاک، صندوقداری و گل‌آرایی پرداخت. «... زندگی را آموختم. دسته گل‌های کوچک برای همسران و دسته گل‌های بزرگ برای معشوقه‌ها...» او تجربه‌ای همه‌جانبه در حیطه‌های متنوع زندگی می‌اندوزد و با ویژه‌ترین انسان‌ها آشنا می‌شود. بدین ترتیب برداشت‌ها، تجارب، تأثرات و یافته‌هایش را ذخیره و ثبت می‌کند، تا بعدها آن‌ها را دوباره فراخوانی کند و به مددشان داستان‌های جذاب و تا اندازه‌ای غیرمعمولش را پیروراند.

با یک دامپزشک ازدواج کرده و از او صاحب دو فرزند به نام‌های لوئیز و فلیسیتی می‌شود. در این دوران گاهی به عنوان آموزگار و گاهی در مرکز اسناد کار می‌کند و برای گام نهادن در دنیای ادبیات دست به نخستین کوشش‌ها می‌زند. در ۲۹ سالگی با مجموعه داستان «می‌خواستم کسی جایی منتظرم باشد» به موفقیت بزرگی دست می‌یابد. اولین چاپ (تا سال ۲۰۰۳) به ۲۰۴۰۰ تیراژ رسید، تیراژ چاپ کتاب جیبی «ژلو *J'ai lu*» ۱۶۰۰۰ و چاپ کتاب‌های آبونمان شده به ۱۴۰۰۰ جلد رسید. در خارج از فرانسه داستان‌ها به ۱۹ زبان ترجمه شد، و بلافاصله پس از انتشار، جایزه بزرگ آرتی‌ال - لیر *RTL-Lire* ۲۰۰۰ را به خود اختصاص داد.

آنا گاوآلدا پس از جدایی از همسرش، کارش را رها و تمام زندگیش را وقف ادبیات می‌کند. موفقیت مغرورش نمی‌کند و با وجود پیشنهادهای اغواکننده، به ناشر کوچکش «لو دیل تانت *Le Dilettante*» وفادار می‌ماند.

«شهرت و ثروت مرا اغوا نمی‌کند. آدمی هر چه کم‌تر داشته باشد کم‌تر از دست می‌دهد. ثروت و شهرت دمی برای کودکان‌هاست. باید در استقلال کامل نوشت و دل مشغول میزان فروش اثر خود نبود».

در ژوئیه ۲۰۰۲ ترجمه آلمانی کتاب در رده نهم فهرست بهترین منتقدین رادیوی «زود وست» قرار می‌گیرد.

رمان «من او را دوست داشتم» که در سال ۲۰۰۲ توسط انتشارات لو دیل تانت به چاپ رسید، گفتگویی طولانی میان زنی جوان و پدرشوهرش است. شوهر زن تازه ترکش کرده و پدرشوهر به او می‌گوید چگونه عشق بزرگش را به دلیل اشتباهاتش از دست داده است، نویسنده با توانایی عظیمش در درک احساسات دیگران، اشتیاق مرد متأهل را به یک زن جوان، مشاجرات روحی و انصرافش را از عشق به زیبایی تصویر می‌کشد؛ کندوکاو تکان‌دهنده مرد سالخورده در زندگی شخصی و کمک پر از همدردی او به عروس خودباخته‌اش.

عشق در کارهای آنا گاولدا همچون زندگی، موضوع اساسی است. عشق می‌تواند خوشبختی‌آفرین و اسرارآمیز و در عین حال دردآور و صدمه‌زننده باشد. «به آدم‌هایی که زندگی احساسی برایشان در درجه دوم اهمیت قرار دارد، به گونه‌ای رشک می‌برم، آنان شاهان این دنیایند، شاهانی رویین تن».

پیش از آن‌که نویسنده شروع به نوشتن کند، به مطالعاتی عمیق درباره موضوع مربوطه می‌پردازد. مثلاً وقتی درباره یک راننده کامیون ترانزیتی می‌نویسد، به سراغ پمپ بنزین یا تعمیرگاه اتومبیل می‌رود، انسان‌ها را زیر نظر می‌گیرد، با آن‌ها صحبت می‌کند، سئوالات کنجکاوانه‌ای در مورد کوچک‌ترین جزئیات می‌کند و با جدیت یادداشت برمی‌دارد. «با آدم‌ها برخورد می‌کنم. آن‌ها را نگاه می‌کنم. از آن‌ها می‌پرسم صبح‌ها چه ساعتی از خواب بیدار می‌شوند، برای زندگیشان چه می‌کنند و مثلاً دسر چه دوست

دارند، بعد به آنها فکر می‌کنم. تمام مدت فکر می‌کنم. از نو به چهره‌شان، دست‌هاشان حتی به رنگ جوراب‌هایشان دقیق می‌شوم. ساعت‌ها نه، سال‌ها به آنها فکر می‌کنم و سپس روزی، می‌کوشم درباره‌شان بنویسم.»

آنا گاوآلدا توجه ویژه‌ای به انسان‌هایی دارد که در زندگی سرکیشه شده‌اند، سرخورده‌گان و تیپ‌های تباه‌شده، فرقی نمی‌کند ثروتمند، فقیر، جوان، پیر، روشنفکر و یا کارگری ساده باشند. به نظر او هر انسانی دارای نقطه‌ضعفی است. او به کسانی که خود را بدون نقطه‌ضعف می‌نمایانند و گویی هرگز دچار تزلزل نمی‌شوند، اعتماد ندارد.

سبکش بسیار روان، تازه، بی‌طمطراق، سلیس و سهل است، سبکی که از همان ابتدا اثرگذار است. منتقد مجله ادبی بانوان «ماریان *Marianne*»، سبک گاوآلدا را این‌گونه ارزیابی می‌کند: «نقطه قوت آنا گاوآلدا در این است که همان‌گونه که آدمی سخن می‌گوید، می‌نویسد و این ویژگی کیفیت کار را تضمین می‌کند [...] کلام مکتوب از کلام شفاهی پیشی نمی‌گیرد، از آن عقب نمی‌ماند، آن را دو چندان نمی‌نمایاند، بلکه به سادگی جایگزین آن می‌شود.» خودش می‌گوید «به جمله‌های روان و سلیس بسیار علاقه‌مندم، به این‌که هیچ چیز مانع روانی نوشته نشود [...] می‌خوانم، دوباره می‌خوانم، اضافه می‌کنم، کم می‌کنم، تا متن آشوب‌برانگیز شود. و سواس عجیبی به این کار دارم.»

بنابر اظهارات خودش وقت زیادی صرف می‌کند و کوشش بسیار به خرج می‌دهد تا متن‌هایش را اصلاح کرده و به کارش جلوه دهد، آن را از ناخالصی‌ها برهاند، هماهنگ سازد و هنگام چاپ مجدد، دوباره تصحیح کند. طنز، شوخی و بذله‌گویی، جایگاه به‌سزایی در داستان‌هایش دارد. او حتی واقعیت‌های بسیار جدی و تلخ را که به هیچ روی خنده‌دار نیستند، ساده‌تر به تصویر می‌کشد، تا فضاهای غمزده را مقداری صمیمانه‌تر کرده و آرامش

ایجاد کند.

«فکر می‌کنم راهی وجود دارد تا بتوان از واقعیات تلخ و ناخوشایند به آرامی سخن گفت. به هر حال بهترین راه برای بیرون رفتن از کسادِ بازار روزمره‌گی همین است.»